هو الله تعالی

ستایش و نیایش پاک یزدانی سزا که بنیان آفرینش را
بر ظهور کمالات مقدسهٔ عالم انسانی نهاد که هویت غیب
بشئون و آثار و احکام و افعال و اعیان و اسرار در عرصهٔ شهود
مشهود گردد و انوار حقیقت کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان
اعرف از مطلع صبح عیان نمایان شود و محامد و نعوت
کلیه حقیقت شاخصهٔ بزرگواری الائق که شمس حقیقت جهان الهی
و نیر اعظم عالم انسانی و مرکز سنوحات رحمانیت
و مطلع آثار باهرهٔ حضرت احدیت و بظهورش سر

فخلقت الخلق لاعرف در حیز شهود تحقق یافت و تری الارض
هامدة و اذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت
من کل زوج بهیج

در این ایام و اوقات چون بعضی وقایع مخالف کل
شرایع که مخرب بنیاد انسانی و هادم بنیان رحمانیت
از بعضی نادانان و بیخردان و شورشیان و فتنه جویان
سرزده دین مبین الهی را بهانه نموده و لولهٔ آشوبی بر انگیخته
اهل ایران را در پیش امم دنیا از بیگانه و آشنا رسوا نمودند
سبحان الله دعوی شبانی نمایند و صفت گرگان دارند
و قرآن خوانند و روش درندگان خواهند صورت انسان
دارند و سیرت حیوان پسندند و اذا قیل لهم لا تفسدوا
فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون و لکن
لا یشعرون ٭ لهذا لازم شد که مجملی در اثر اساس آئین

یزدان بهائی شود و بجهت هوشیاری و بیداری یاران ذکری شود

این مشهود و واضحست که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری کمالات اکتسابیه است که در ظل تربیت مربی حقیقی است در اعیان خارجه ملاحظه نمائید که در شجار و ازهار و اثمار حلاوت و لطافت فطریه که صرف موهبت الهیه است موجود و دیگری نضارت و حلاوت زاید الوصف است که بتربیت باغبان عنایت در ان مشهود چه که اگر بحال خود گذاشته شود جنگل و آجام گردد گل و شکوفه نگشاید و ثمری نبخشاید و شایسته سوختن و افروختن گردد ولکن چون در ظل تربیت و عنایت مربی در آید بستان و گلستان شود. چمن و گلشن گردد از بار و اثمار برون آرد و بگل و ریاحین روی زمین بیاراید

همچ

همچنین جمعیت بشریه و هیئت جامعهٔ انسانیه نیز اگر بحال خویش ترک شود چون حشرات محشور شود و در زمرهٔ بهائم و سباع معدود گردد درندگی و تیزچنگی و خونخواری بیاموزد و در آتش حرمان و طغیان بسوزد

نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان هیاکل مقدسهٔ انبیا و اولیا ادیب انجمن رحمانند و طبیب شفاخانهٔ حضرت یزدان بشیر عنایتند و آفتاب فلک اثیر ولایت تا شعلهٔ نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی انسانی افسرده و مخمود است بنار موقدهٔ الهی بر افروزد و امراض مزمنه بعنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد پس باین دلیل جلیل بوضوح پیوست که انجمن انسانی تربیت و عنایت و مربی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و شوق و سائق جاذب و جب

چه که باغ آفرینش جز بتربیت باغبان عنایت و فیوضات
حضرت احدیّت و سیاست عادلهٔ حکومت آرایش و لطافت
و فیض و برکت نیابد

و این رادع و مانع و این ضابط و رابط و این قائد و سائق دو
قسم منقسم حافظ و رادع اوّل قوّهٔ سیاسیّه است که متعلّق
بعالم جسمانی و مورّث سعادت خارجهٔ عالم انسانیست و
سبب محافظهٔ جان و مال و ناموس بشری و علّت عزّت و
علوّ منقبت هیئت جامعهٔ این نوع جلیل است و مرکز رتق
و فتق این قوای سیاسیّه و محور دائرهٔ این موهبت ربّانیّه
خسروان عادل و امنای کامل و وزرای عاقل و سروران
لشکر باسل هستند

و مربّی و ضابط ثانی عالم انسانی قوّهٔ قدسیّهٔ روحانیّه و

و کتب منزلهٔ سمائیّه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی
چه که این مهابط وحی و مطالع الهام مربّی قلوب و ارواحند
و معدّل اخلاق و محسّن اطوار و مشوّق ابرار یعنی این نفوس مقدّسه
چون قوای روحانیّه نفوس انسانیّه را از شآمت اخلاق رذیله
و ظلمت صفات خبیثه و کثافت عوالم کونیّه نجات داده
حقایق بشریّه را بانوار منقبت عالم انسانی و شئون رحمانی
و خصائل و فضائل ملکوتی منوّر نمایند تا حقیقت نور آیهٔ فتبارک الله
احسن الخالقین و منقبت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
در هویّت مقدّسهٔ انسانی تحقّق یابد این است بفیوضات
جلیلهٔ این مطالع آیات الهیّه حقائق صافیهٔ لطیفهٔ انسانیّه مرکز
سنوحات مقدّسهٔ رحمانیّت گردد و بنیان این وظائف
مقدّسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانیست تعلّقی
بشئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته بلکه
قوای قدسیّهٔ این نفوس طیّبهٔ طاهره در حقیقت جان و وجدان

و عبودیت شهریاران را رعیّت صادق و بندهٔ موافق باشند
چنانچه در کتاب عهد ذابیان و پیمان باقی ابدی جمال رحمانی که
امرش قاطع و فجرش ساطع و صبحش صادق و لامع است نجم
صبح بیضا باید امر منصوص این است

یا اولیاء الله و امناءه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت
و ثروت حقند در بارهٔ ایشان دعا کنید حکومت ارض بآن
نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرّر داشت نزاع
و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب هذا امر الله
فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم المحو و زیّنه بطراز الاثبات
انّه هو العلیم الحکیم مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل
و انصاف مزیّنند بر کل اعانت آن نفوس لازم

و همچنین در رسالهٔ صریحه که مخاطباً ببعضی از علماء می فرمایند

و هویت روح و دل با خداست نه آب و گل و در ایات
ت آیا این حقایق مجرده در فضای جان فزای روحانی مرتفع نه خاک
دان ترابی مدخلی در امور حکومت و رعیّت و سیاست و سائس
و مسوس نداشته و ندارند بنفحات قدسیه الهیه مخصوصند
و بفیوضات معنویّه صمدانیه مأنوس مداخله در امور سائره
نخواهند و سمند همّت را در میدان نهمت و ریاست نرانند
چه که امور سیاست و حکومت و مملکت و رعیّت را
مرجع مخترمیت و مصدر معیّن و هدایت و دیانت و معرفت
و تربیت و ترویج خصائل و فضائل انسانیت را مرکز مقدّسی و
منبع مشخّصی این نفوس تعلّقی امور سیاسی ندارند و مداخله
نخواهند امیت در این کور اعظم و رشد و بلوغ عالم این مسئله
چون بنیان مرصوص در کتاب الهی منصوص است و باین
نصّ قاطع و برهان لامع کل باید اهل حکومت را خاضع و خاشع
و پایهٔ سریر سلطنت را منقاد و طائع باشند یعنی در اطاعت

یک فقره از آن رسالهٔ مبارکه این است

حال باید حضرت سلطان حفظه الله تعالی بعنایت و شفقت با این حزب رفتار فرمایند و این مظلوم امام کعبهٔ الهی عهد مینماید از این حزب جز صداقت و امانت امری ظاهر نشود که مغایر رای جهان آرای حضرت سلطانی باشد هر ملتی باید مقام سلطانش را ملاحظه نماید و دران خاضع باشد و بامرش عامل و بحکمش متمسک سلاطین مظاهر قدرت و رفعت و عظمت الهی بوده و هستند این مظلوم با احدی مداهنه ننموده کل در این فقره شاهد و گواهند ولکن ملاحظهٔ شئون سلاطین من عند الله بوده و از کلمات انبیا و اولیا واضح و معلوم خدمت حضرت روح علیه السلام عرض نمودند یا روح الله ایجوز ان نعطی الجزیة لقیصر ام لا قال بلی ما للقیصر لقیصر و ما لله لله منع نفرمودند و این دو کلمه یکیست نزد متبصرین چه که ما للقیصر اگر من عند الله نبود

نهی میفرمودند و همچنین در آیهٔ مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مقصود از اولی الامر در مقام اول و رتبهٔ اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبهٔ ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است امید آنکه از حضرت سلطان نور عدلی اشراق نماید که جمیع احزاب امم را احاطه کند کل باید از حق از برایش بطلبند آنچه را که الیوم سزاوار است الهی الهی و سیدی و سندی و مقصودی و محبوبی اسئلک بالاسرار التی کانت مکنونة فی علمک و بالآیات التی منها تضوع عرف عنایتک و بامواج بحر عطائک و سماء فضلک و کرمک و بالدماء التی سفکت فی سبیلک و بالاکباد التی ذابت فی حبک ان تؤید حضرت السلطان بقدرتک و سلطانک لیظهر منه ما یکون باقیا فی

ng page

ید و بیضا نماید این امر اهم از فرائض دین مبین و نصوص
قاطعه کتاب علیین است و این معلوم است که حکومت بالطبع
راحت و آسایش رعیت خواهد و نعمت و سعادت اهالی
جوید و در حفظ حقوق عادله تبعه و زیردستان راغب و
مائل و در دفع شرور متعدیان ساعی و صائل است زیرا
عزت و ثروت رعیت شوکت و عظمت و قوت
سلطنت باهره و دولت قاهره است و نجاح و فلاح
اهالی منظور نظر اعلیحضرت شهریاران است و این قضیه
امر فطری است و اگر چنانچه فتوری در راحت اهالی و قصوری
در نعمت و سعادت اهالی و ادانی حاصل گردد این از
عدم کفایت پیشکاران و شدت سورت و جهالت
بدخواهانی است که بلباس علم ظاهر و در فنون جهل ماهر
و محرک فتنه در اول و آخر اند الفتنة کانت نائمة
لعن الله من ایقظها

باهر مشهود و ظاهر گردید حمداً له ثمّ شکراً له

وحال آنکه وظیفهٔ علما و فریضهٔ فقها مواظبت امور روحانیّه
و ترویج شئون رحمانیّه است در هر وقت علمای دین مبین
و ارکان شرع متین در عالم سیاسی مدخلی جستند
و رائی زدند و تدبیری نمودند تشتیت شمل موحّدین شده
تفریق جمع مؤمنین گشت نائرهٔ فساد برافروخت و نیران
عناد جهانی را بسوخت مملکت تاراج و تالان شد و رعیّت
اسیر و دستگیر عوانان در اواخر ملوک صفویّه علیهم الرّحمة
من ربّ البریّه علما در امور سیاسی ایران نفوذی خواستند
و علمی افراختند و تدبیری ساختند و رائی نمودند و دری گشودند
که شآمت آن حرکت موروث مضرّت و منتج هلاکت گردید
ممالک محروسه جولانگاه قبائل ترکمان گشت و میدان غارت

این جمع بی‌خردان یعنی پیشوایان پنجاه سال است در معابر
و منابر و مجالس و محافل در حضور اولیاء امور نسبت
باین حزب مظلوم تهمت فساد میدهند و نسبت عناد
روا داشتند که این حزب مخرّب عالمند و مفسد اخلاق
بنی آدم فتنهٔ آفاقند و مضرّت علی الاطلاق علم عصیانند و رایت
طغیان دشمن دین و دولتند و عدوّ جان رعیّت مقتضای
عدل الهی ظهور و وضوح حقیقت هر حزب و گروه بوده تا در
انجمن عالم معلوم و مشهود گردد که مصلح کیست و مفسد که فتنه
جویان چه قومند و مفسدان کدام گروه والله یعلم
المفسد من المصلح ؛ خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ؛ تا سیه
روی شود هر که در او غش باشد ؛ حال ای احبّای الهی بشکرانهٔ
الطاف ربّانی پردازید که عادل حقیقی پرده از روی
کار هر فرقه برانداخت و اسرار مکنونهٔ نفوس چنین کوکب

[illegible] جلیل [illegible] افتاد [illegible] عظمت قاهره
معدوم شد و دولت باهره مفقود گشت ظالمان دست
تطاول گشودند و بدخواهان قصد مال و ناموس و جان نمودند
نفوس مقتول گشت و اموال منهوب بزرگان مغضوب
شدند و املاک مغصوب معموره ایران ویران شد و دیهیم
جهانبانی مقر و سریر دیوان زمام حکومت در دست
درندگان افتاد و خاندان سلطنت در زیر زنجیر و شمشیر
خونخواران پرده نشینان اسیر شدند و کودکان دستگیر
این ثمره مداخله علمای دین و فضلای شرع متین در امور سیاسی

و نوبت دیگر علما امت در بدایت حکومت اعلیحضرت
آقا محمد خان در امور سیاسی طرحی تازه ریختند و برفرق
ایرانیان خاک مذلت بیختند در تعیین سلطنت رائی زدند
و در تشویش اذهان نغمه و نوائی بنواختند عربده و صنوف ضا[illegible]

انداختند و علم اختلافی برافراختند طوفان طغیان برخاست
و سیل فتنه و آشوب مستولی شد هرج و مرج شدید رخ نمود و موج
عصیان اوج آسمان گرفت سران قبایل سر سروری افراشتند
و تخم خصومت در کشت زار مملکت کاشتند و بجان یکدیگر
افتادند امن و امان مسلوب شد و عهد و پیمان منسوخ گشت
سر و سامانی نماند و امن و امانی نبود تا آنکه واقعه فاجعه کرمان
بوقوع پیوست و غبار فتنه و فساد نشست قطع دابر قوم
فاسقین شد و قلع ریشه مفسدین گشت.

واقعه ثالثه در زمان خاقان مغفور بود که پیشوایان با زلزله
و ولوله اندختند و علم منحوس برافراختند و ساز جهاد با روس
ساختند و با طبل و دهل قطع سبل نمودند تا بحدود و ثغور
رسیدند چون آغاز هجوم نمودند بر جوعی گریختند و در میدان
جنگ بیک شلیک تفنگ از نام و ننگ گذشتند

و خائنان را محبوب انگاشت و چون بمقصد خویش موفق شدند
رسم و کرنش پیش گرفتند تعرض بسریر سلطنت نمودند و دست
تطاول بحکمران و حکومت گشودند فتوی بخلع دادند و بقلع
و قمع برخاستند آبروی مروت ریختند و غبار ظلم برانگیختند
ستمی روا داشتند که دین مبین را بدنام کردند و شریعت
سید المرسلین را رسوا نمودند نائره افسوس و حسرت از این حرکت
در دلهای عالمیان برافروخت و قلوب جهان و جهانیان
بر مظلومیت آن جهانبان بسوخت عاقبت اصرار بر جنگ
نمودند و پنجه و چنگ بیازمودند سلاح بستند و اعلان
حرب نمودند و در افواه عوام انداختند که روس دولتیست
مأیوس و سپاه و لشکرش پیکریست بیروح سرانش جبانند
و مردانش ناتوان دولتش بی صولت است و حکومتش
بی قوت و شوکت ما امت قاهره هستیم و ملت باهره
[illegible] را [illegible] شهره آفاق گشتیم و [illegible]

[illegible]
نخل منقعر در شواطی رود ارس و پهن دشت مغان
سرگردان و پریشان شدند و نصف ممالک [illegible] را بیگانگان
و هفت کرور تومان و دریای مازندران را بباد دادند

و نیز از عبرت عظیم واقعه محزنه حضرت عبد العزیز خان خلد آشیان
مظلوم است در اواخر ایام که پیشوایان امت عثمانیان
بنای طغیان گذاشتند و رایت عدوان برافراشتند
از روی جنون حرکتی نمودند و در مهام امور مدخل و
شرکتی خواستند فتنه ها برانگیختند و با رجال دولت در آمیختند
دین مبین و شرع متین را بهانه ساختند و صلاح امت بر
زبان راندند و عزل وزرا درخواستند و بنیان انصاف
و مروت برانداختند خیرخواهان را دور نمودند و بد
خواهان را [illegible] و [illegible] را مغضوب ملت نمودند

که نعرهٔ الحرب الحرب و حی علی الجهاد میزدند در صدمهٔ اولی
فریاد این الملاذ و این المناص برآوردند و بحرب قلیل از حرب
جزیل و ثواب جلیل گذشتند و در دو بفرار آوردند و این مصیبت
کبری فراهم کردند سبحان الله کسانیکه تدبیر لانه و آشیانه و ترتیب
خانه و کاشانه خویش نتوانند و از بیگانه و خویش بیخبرند در مهام
امور مملکت و رعیت مداخله نمایند و در معضلات امور
سیاسی معانده و چون مراجعت بتاریخ نمائی از این قبیل وقایع
بیحد و بی پایان یابی که اساس جمیع مداخلهٔ رؤسای
دین در امور سیاسیه بوده این نفوس مصدر تشریع احکام الهی
هستند نه تنفیذ یعنی چون حکومت در امور کلیه و جزئیه
مقتضای شریعت الهیه و حقیقت احکام ربانیه را استفسار
نماید آنچه مستنبط از احکام الله و موافق شریعت الله است
بیان نمایند دیگر در امور سیاسی و رعیت پروری و
ضبط و ربط مهام امور و صلاح و فلاح ملکی و تمشیت قواعد

امم و دول علی الاطلاق و چون نتائج این حرکات
آشکار شد و ثمرات این افکار پدیدار قهر مجسم بود و زهر
اکبر نقمت مشخص بود و نکبت دولت و رعیت زمین بخون
بیگناهان رنگین شد و میدان حرب از تنهای کشته منظر
مهیب عموم رعیت جام بلا کشیدند و صد هزار جوانان امت
و نو رسیدگان مملکت زهر هلاکت چشیدند چه بنیانهای
عظیم که با خاک یکسان شد و چه خاندانهای قدیم که منقرض
و فقیر شد هزاران قرای معموره مطموره شد و ولایات
آباد خراب آباد گشت خزائن بباد رفت و ثروت
دولت و رعیت محو و تاراج دو کرور رعیت از وطن
مألوف مجبور بهجرت شدند و جمع غفیری از سران مملکت
و بزرگان ولایت بعد از فقدان ما ملک لانه و آشیانه
ترک نموده اطفال خرد سال و پیران سال خورده بی سر و
سامان سرگردان دشت و بیابان گشتند علمای پرعجم

این تعرّض و تشدّد و نقمت و عقوبت کل از جهت
علمای امّت بود

و همچنین در زمان ستر وجود جمال موعود مؤیّد
بمقام محمود حضرت رسول علیه السلام ملاحظه نمائید
معترضین و محترزین معاندین و مکابرین علمای یهود و رهبان
عنود و کهنهٔ جهول حسود بودند مثل ابو عامر راهب
و کعب بن اشرف و نضر بن حارث و عاص بن وائل
و حیی بن اخطب و امیّة بن هلال این پیشوایان امّت
قیام بر لعن و سبّ و قتل و ضرب آن آفتاب مشرق نبوّت
نمودند و چنان طغیان در اذیّت شمع انجمن عالم انسان
داشتند که ما اوذی نبیّ بمثل ما اوذیت فرمودند
و لسان بشکوه گشودند پس ملاحظه نمائید که در هر عهد و عصر
ظلم و زجر و حصر و جفای شدید و جور جدید از بعضی علمای

دقائق قوانین مملکتی و امور خارجی و داخلی چه اطلاع دارند و همچنین
در جمیع اعصار و قرون اولی مصدر تعرّض باحبّاء الله
و تعرّض بموقنین بآیات الله اشخاصی بوده اند که بظاهر
بحلیهٔ علم آراسته و بتقوی و خشیة الله از قلوبشان کاسته
بصورت دانا و بحقیقت نادان و بزبان زاهد و بجان
جاحد و بجسم عابد و بدل راقد بودند مثلاً در زمانی که
نفس روح بخش مسیحائی جسم عالم را جان بخشید و نفحات قدس
عیسوی عالم امکان را روان مبذول داشت علمای بنی اسرائیل
مثل حنّا و قیافا بر آن جوهر وجود و جمال مشهود و روح محمود
زبان اعتراض گشودند و احتراز نمودند و تکفیر کردند
و تدمیر خواستند اذیّت نمودند و مضرّت روا داشتند
حواریون را عقوبت نمودند و اشدّ نقمت وارد آوردند
فتوای قتل دادند و طرد و حبس کردند شکنجه و عقاب
نمودند و باشدّ عذاب شهید و دم اطهرشان را سبیل کردند

بیدین بود. و اگر چنانچه حکومت تعرضی کرد یا تعرضی نمود
جمیع بغمز و لمز و اشاره و همز این نفوس پر طغیان بود و همچنین
در این اوقات اگر بنظر دقیق ملاحظه نمائید آنچه شایع و واقع
از اعتساف علمای بی انصافی بوده که از تقوای الهی محروم
و از شریعت الله مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش
و خروشند

و اما دانایان پاک دل پاک جانند هر یک رحمت
یزدانند و موهبت رحمن شمع هدایتند و سراج عنایت
بازغه حقیقتند و حافظ شریعت میزان عدالتند و سلطان
امانت صبح صادقند و نخل باسق فجر لامعند و نجم ساطع ینبوع
عرفانند و معین ماء عذب حیوان مربی نفوسند و مبشر قلوب
هادی امممند و منادی حق بین بنی آدم آیت کبری عظمند
و رایت علیا جواهر وجودند و لطائف موجود مظهر نزهت بهینه

و مشرق آفتاب تقدیس از هستی خاکدان فانی بیزارند
و از هوی و هوس عالم انسانی درکنار در مجامع وجود
سرمست محامد و نعوت رب ودودند و در محفل
تجلی و شهود در رکوع و سجود بنیان الهی را رکن رکینند
و دین مبین را حصن حصین تشنگان را عذب فراتند
و گمگشتگان را سبیل نجات در حدائق توحید طیور
شکورند و در انجمن تفرید شمع پرنور علمای ربانیند
و وارثان نبوی واقفان اسرارند و سرخیل
گروه ابرار خلوتگاه ذکر را صومعه ملکوت کنند
و عزلت از غیر را وصول بارگاه لاهوت شمرند و
ما دون ایشان جسم بیجانند و نقش حیطان و اضله الله
علی علم منصوص قرآن

هیئت اجتماعیه بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط

مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است که
منبعث از حقائق اشیاست والا انتظام هیئت اجتماعیه نگردد
و علت آسایش و سعادت جمعیت بشریه نشود چه که هیئت
عمومیه مشابه شخص انسان است چون از جواهر فردیه و عناصر
مختلفه متضاده متعارضه موجود گشته است بالضروره معرض اعراض
و مطرح امراض است و چون از علل خلل طاری گردد طبیب حاذق
و حکیم فائق تشخیص مرض دهد و تشریح عرض پردازد و در حقائق
و دقائق علت و مقتضای طبیعت اندیشد و مبادی و نتائج
و وسائط و حوائج تحری نماید و جزئیات و کلیات را فرق
و تمیز دهد پس تفکر نماید که تقاضای این مرض چیست و مقتضای
این عرض چه و بمعالجه و مداوا پردازد از این معلوم شد که علاج
شافی و دواء کافی منبعث از نفس حقیقت طبیعت و مزاج و
مرض است همچنین هیئت اجتماعیه و هیکل عالم معرض عوارض
ذاتیه و در تحت تسلط امراض متنوعه است شریعت

ضروریه است چه که بدون این روابط صیانت و سلا
نیابد و امنیت و سعادت نیابد عزت مقدسه انسان رخ
ننماید و معشوق آمال چهره نگشاید کشور و اقلیم آباد نگردد و
مدن و قری ترتیب و تزئین نیابد عالم منتظم نشود آدم نشو و نما
نتواند راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد منقبت انسان
جلوه نکند شمع موهبت رحمن نیفروزد حقیقت انسان کاشف
حقائق امکان نگردد و واقف حکمت کلیه یزدان نشود فنون
جلیله شیوع نیابد و اکتشافات عظیمه حصول نپذیرد مرکز خاک
مرصد افلاک نشود و صنائع و بدائع حیرت بخش عقول و
افکار نگردد شرق و غرب عالم مصاحبت نتواند و قوه
بخار اقطار آفاق را مواصلت ندهد و این ضوابط و روابط که
و اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایت است شریعت
و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت
هیئت بشریه است و چون بحث دقیق نمائی و بصر حدید نگری

دانایان سابق پی بمضرت بعضی قواعد برده و دانشمندان
لاحق واقف گشتند و بعضی از قواعد را التعدیل و بعضی را التصدیق
و برخی را تبدیل نموده و مینمایند باری بر سر مطلب روم
شریعت بمثابه روح حیات است و حکومت بمنزله
قوه نجات شریعت مهر تابان است و حکومت ابر نیسان
و این دو کوکب تابان چون فرقدان از افق امکان بر اهل جهان
پرتو افکنند یکی جهان جان را روشن کند و دیگری عرصه کیهان را
گلشن یکی محیط وجدان را درفشان نماید و دیگری بسیط خاک را
جنت رضوان این توده خاک رشک افلاک گردد و
این ظلمتکده تاریک غبطه عالم انوار ابر رحمت برخیزد
و رشحه موهبت ریزد و نفحه عنایت مشک و عنبر بیزد نسیم سحر
وزد و شمیم جان پرور رسد روی زمین امین بهشت برین
گردد موسم بهار دلنشین آید ربیع الهی باغ کیهان را طراوت
بخشد و آفتاب عزت قدیمه آفاق امکان را روشنی

و نظام و احکام بمثابه دریاق فاروق و شفاء مخلوق است
پس شخص دانائی تصور توان نمود که بخودی خود بعلل مزمنه آفاق
پی برد و بانواع امراض و اعراض امکان واقف گردد و
تشخیص استقامت عالمیان تواند و تشریح الام جسمیت جامعه انسان
داند و سر مکنون اعصار و قرون کشف تواند تا پی بروابط
ضروریه منبعث از حقایق اشیاء برد و نظام و قوانینی وضع
نماید که علاج عاجل باشد و دوای کامل شبهه نیست که ممتنع
و مستحیل است پس معلوم و محقق شد که واضع احکام و نظام
و شریعت و قوانین مبین انام حضرت عزیز علام است چه که
بحقایق وجود و دقایق کل موجود و سر مکنون و رمز مصون اعصار
و قرون جز خدای بیچون نفسی مطلع و آگاه نه این است
که از اکنون ممالک اروپ فی الحقیقه نتایج افکار چند هزار سال
علمای نظام و قانون است با وجود این هنوز ناتمام و
ناقص است و در حیز تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل چه که

تشهیر باز نمی بگوهر موهبت رحمانی در لسان مبین نص صریح
میفرماید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
وتنزع الملک ممن تشاء پس معلوم و مشهود شد که این عطیه موهبت
الهیه و منحه ربانیه است و همچنین در حدیث صحیح بصریح میفرماید
السلطان ظل الله فی الارض با وجود این نصوص که چون بنیان
مرصوص است دیگر کلمه غاصب ناصب چه زعم واضح البطلانست
و چه تصور بی دلیل و برهان ملاحظه فرمائید که در آیه مبارکه و حدیث
صریح بیان مطلق است نه مقید و ذکر عموم است نه خصوص مختوم
اما شأن ائمه هدی و مقام مقربین درگاه کبریا عزت و حشمت
روحانیه است و حقوقشان ولایت حضرت رحمانیه اکلیل
جلیلشان غبار سبیل رحمان است و تاج وهاجشان انوار
موهبت حضرت یزدان سریر معدلت مصیرشان تختگاه
قلوب است و دیهیم رفیع عظمتشان مقعد صدق عالم
ملکوت جهانبان جهان جان و دلند نه آب و گل و مالک الملک

جدید مبذول دارد در آب عنبر عنبیر و عنبر سود و دخن ظلمانی
گلبن رحمانی و گلشن نورانی گردد مقصود این است که این دو
آیت کبری چون شهد و شیر و دو پیکر اثیر معین و ظهیر یکدیگرند
پس امانت با یکی خیانت با دیگریست و تهاون در اطاعت
این طغیان در معصیت با آنست

شریعت الهیه را که حیات وجود و نور شهود و مطابق مقصود است
قوه نافذه باید و وسایط قاطعه شاید و حامی مبین لازم
و مروج متین واجب و شبهه نیست که مصدر این قوه
عظیمه مبنیه حکومت و بارقه سلطنت است و چون این
قوی و قاهر گردد ان ظاهر و باهر شود و هرچند
این فائق و ساطع گردد ان شائع و لامع شود پس حکومت
عادله حکومت مشروعه است و سلطنت منتظمه رحمت
شامله و سپر جهانیان محفوف بتأیید یزدانی است و ا

رایت یزدان باشد و آیت رحمن

حکومت رعیت پرور واجب الاطاعت است و اطاعتش موجب
قربت عدل الهی مقتضی رعایت حقوق متبادله است و این
ربانی آمر بصیانت شئون متعادله رعیت از رعایای حق صیانت
و رعایت دارد و مسوس از سائس حشم و عنایت ملوک در صون
حمایت ملوک است و اهالی در پناه صراحت پادشاه معدلت
سلوک کلکم راع مسئول عن رعیته حکومت رعیت را حصن حصین
باشد و کهف امین سلطنت ملاذ منیع باشد و ظهار تشییع حقوق رعایا
و برایا را الجمیع قوی محفوظ و مصون فرماید و عزت و سعادت
تبعه و زیردستان را ملحوظ و منظور دارد چه که رعیت ودیعهٔ
الهیه است و فقرا امانت حضرت احدیت همچنین رعیت
اطاعت و صداقت مفروض و قیام بر لوازم عبودیت و خلوص
خدمت محتوم و حسن نیت و شکرانیت ملزوم تا با کمال ممنونیت تقدیم

حمایت

قدیم را عاجز نه و سالبی نیست اما در عالم ناسوت سریر شایان
حصیر است و صدر جلالشان صفت نعال اوج عزتشان
حضیض عبودیت است و ایوان سلطنتشان گوشهٔ عزلت و قصور
معمور را قبور مطمور شناسند و حشمت آفاق را مشقت لا تطاق
ثروت و گنج را زحمت و رنج دانند و حشمت بی پایان را مشقت
جان و وجدان چون طیور شکور در این دار غرور بدانهٔ
چند قناعت نمایند و در حدیقهٔ توحید بر شاخسار تجرید بنطق
بلیغ فصیح بمحامد و نعوت حی قدیم پردازند باری مقصود این بود که
بالصریح آیت و بصحیح روایت سلطنت موهبت رب عزت است
و حکومت رحمت حضرت ربوبیت نهایت مراتب الهیت
که شهریاران کامل و پادشاهان عادل شکرانهٔ این الطاف الهیه
و عواطف جلیلهٔ رحمانیه باید عدل مجسم باشند و عقل مشخص فضل مجرد
باشند و لطف مصور آفتاب عنایت باشند و سحاب رحمت

و هزار گونه آفت متولی شود و سعادت و آسایش جمیع اجزا مختل گردد و همچنین
چون قوه‌ای حکومت نافذ باشد و فرمانش غالب مملکت از آن بیارامد و رعیت
آسایش و اگر نفوذش مختل گردد بنیان سعادت و راحت و رعیت متزلزل
و منهدم شود چه که حافظ و حارس و رابط و ضابط و رادع و مانع لازم
حکومت است و چون حکومت شبان رعیت بود و رعیت بوظایف تابعیت
قیام نماید روابط التیام محکم گردد و وسائط ارتباط مستحکم قوت یک مملکت
و قدرت تمام رعیت در یکنقطه شخص شاخصی تقرر و تجمع نماید و شبهه نیست که در
نهایت نفوذ و تحقق یابد چون شعاع آفتاب که در سطح زجاجی مقعر مدور افتد
حرارت تمامها در نقطهٔ وسطای بلور و زجاج اجتماع کند و چنان تاثیر و موثر
و محرق گردد که هر جسم سخت عاصی متقابل با این نقطه بگدازد و تحمل این آتش نتواند طلا جلا
نمایند هر حکومت باهره و سلطنت قاهره رعیتش در کمال عزت و سعادت است
و تبعهٔ و زیردستانش در هر کشوری بزرگوار و محترم و در نهایت رعایت و در
جمیع مراتب بسرعت تمام در ترقیند و در معرفت و ثروت و تجارت
و صنعت در علو سائل این مشهود و مسلم در نزد هر عاقل فرزانه است ابی شهر و ز

نمایان نماید و نهایت رضایت [illegible] نمایان و
در تزیید علو شان پادشاهان کوشند و در تایید قوت حکومت و
تزیید عزت سریر سلطنت بذل مال و جان نمایند چه که فایدهٔ این
معامله و ثمرهٔ این مطاوعه عائد بر عموم رعیت گردد و در حصول
حظ عظیم و وصول مقام کریم کل شریک و سهیم شوند حقوق قبا دولت
و شئون متعادل و کل در صون حمایت پروردگار دادگر عادل

دولت و حکومت در مثل مانند راس و دماغ است و اهالی و رعیت
بمثابهٔ اعضا و جوارح و ارکان و اجزا راس و دماغ که مرکز خواطر و قوا است
تدبیر تمام جسم و اعضا چون قوت غالبه یابد و نفوذ کامله علم حمایت
افرازد و بوسائط صیانت پردازد تدبیر حوائج ضروریه کند
و تمهید نوائج و نتائج مستحسنه و جمیع توابع و جوارح در مهد آسایش و
نهایت آرامش بکمال آرامش بیاسایند و اگر در نفوذش فتوری حاصل
شود و قوتش قصوری یابد مملکت بدن ویران گردد و کشور تن لی امن و امان

ای احبّای الهی گوش هوش باز کنید و از فتنه جوئی احتراز و اگر بوی فسادی از نفسی
استشمام نمائید و لو بظاهر شخص خطیری باشد و عالم بی نظیری بدانید دجّال رجالست
و مخالف امر ربّ ذو الجلال و دشمن یزدانست و از دمنیان ناقض عهد و پیمانست و مردود
درگاه حضرت رحمن شخص خبیر و بصیر چون سراج منیر است و سبب فلاح و صلاح عالم
کبیر و صغیر موجب ایمان و پیمان در خیر عالمیان کوشد و در راحت جهانیان ای احبّای
الهی آئین رحمانی را دو رویه نیست و امر بدیع را موسم ربیع عصر جدید آغاز نشأه اولی
است و این قرن قرن برگزیده خداوند یکتا آفاق امکان از شئون نیّر اوج عرفان
روشن و منور است و شرق و غرب عالم از نفحات قدس معنبر و معطّر جوهره خلق جدید در نهایت
صباحت و ملاحت و هیکل امر بدیع در غایت قوّت و طراوت گوش هوش را بر نصایح و وصایای
الهی گشائید و در صدق نیت باخلاص فطرت و طیب طینت و خیر خواهی دولت بهیه
بیضائی نمائید تا در انجمن عالم و مجمع امم ثبوت و تحقق گردد که شمع روشن عالم انسانی گل گلشن
جهان الهی هستید گفتار ثمری ندارد و نهال آمال بری نیارد رفتار و کردار لازم بالقوه جمیع
اشیا مستعد جمیع اشیا نمایانند بعضی سهل الحصول اند و بعضی صعب الوصول لکن چه فائده انسان
بالفعل بهدایت رحمن باشد و این موهبت حضرت یزدان والسّلام علی من اتّبع الهدی

بمبئی مطبع دت پرشاد
غره محرم ۱۳۱۴